



سال هشتم / پاییز ۱۳۹۸

نگاهی به مکتب پساتوسعه

• سمیه مومنی^۱

• هادی درویشی^۲

مکتب «پساتوسعه» در ادبیات توسعه پس از جنگ جهانی دوم و در انتقاد به فرایند توسعه به وجود آمد. این مکتب، توسعه را ایدئولوژی می‌داند که در کشورهای شمال پا به هستی گذاشته و در اصل، پاسخ نادرستی به نیازها و آرزوهای راستین جهان جنوب است، بنابراین باید به فکر جایگزین بود که آن جایگزین، پساتوسعه است.

مقاله حاضر به تاریخ و توضیح این مکتب از خلال انتقادات مکتب پساتوسعه از توسعه و برعکس، انتقادات طرفداران توسعه از پساتوسعه می‌پردازد و موارد زیر را به عنوان مهم‌ترین شاخص‌های پساتوسعه در نظر می‌گیرد: «رد کل پارادایم توسعه»، «اولویت بخشیدن به فرهنگ در برابر اقتصاد»، «ترویج رویکرد توسعه مردمی یا مردم‌گرا (از پایین به بالا) با معیارهای تمرکززدایی (محلی‌گرایی)، سازمان‌های غیردولتی، توانمندسازی مردم»، «ندیدن توسعه صرفاً از چشم اندازه‌های غربی»، «ساخت دنیای از لحاظ فرهنگی، انسانی‌تر و از نظر زیست‌محیطی، پایدارتر» و «تکای کمتر بر دانش تخصصی کارشناسی (اولویت‌دادن به نظرات مردم عادی بجای نخبگان)».

پس از معرفی مکتب پساتوسعه در بخش پایانی به نسبت پساتوسعه و جامعه ایران پرداخته شده و این نتیجه بدست آمده است که مکتب پساتوسعه، جهان را به دو بخش توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته تقسیم می‌کند و اصولی را بر هر یک از آن دو، بار می‌کند در حالی که به نظر می‌رسد چنین نگاه موسع و کلانی نمی‌تواند تفاوت‌های بنیادین کشورهای جهان سوم را در نظر گیرد و در نتیجه، نسخه واحدی برای همه آنها تجویز نماید که این نکته از اصلی‌ترین نقدها به مکتب پساتوسعه است

کلیدواژه‌ها: توسعه پساتوسعه مدرنیته ایران

۱ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تهران somayehmomeni@ut.ac.ir

۲ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه مازندران hadidarvishi@umz.ac.ir

مقدمه

مکتب «پساتوسعه»^۱ در ادبیات توسعه پس از جنگ جهانی دوم و در دهه ۱۹۹۰ به وجود آمد و گسترش یافت در نتیجه، این مکتب، بخشی از تاریخ توسعه محسوب می‌گردد بطوریکه به عنوان یکی از مهمترین تحولات در زمینه مطالعات توسعه شناخته می‌شود (رپلی^۲، ۲۰۰۴: ۳۵۰) همچنین پساتوسعه، سهم ارزشمندی را در زمینه بازتولید نظریه توسعه غیرغربی ارائه می‌دهد (ضیایی، ۲۰۱۵: ۸۳۶) بنابراین شناخت آن مهم است. از سوی دیگر در سال‌های گذشته آثاری از این مکتب به فارسی ترجمه گردیده و علاقمندانی در ایران یافته است، این نکته زمانی اهمیت پیدا می‌کند که توجه نماییم که جامعه ایران همچون بسیاری از کشورهای دیگر دنیا، کم و بیش بر اساس آموزه‌های پارادایم توسعه اداره می‌گردد، بنابراین شناخت مکتب پساتوسعه که در انتقاد از توسعه به وجود آمده است، می‌تواند ما را با کاستی‌ها و توانمندی‌های توسعه آشنا سازد.

در این مقاله سعی شده است به سوالات زیر پاسخ داده شود:

- ۱- انتقادات اصلی مکتب پساتوسعه از توسعه چیست؟
- ۲- تاریخچه و شاخص‌های مکتب پساتوسعه کدامند؟
- ۳- انتقادات صورت گرفته از پساتوسعه کدامند؟
- ۴- چه نسبتی میان پساتوسعه و جامعه ایران وجود دارد؟

بنابراین در مقاله پیش‌رو ابتدا به انتقادات و تلقی پساتوسعه‌ای‌ها از توسعه پرداخته شده، سپس تاریخچه پساتوسعه، بنیانگذاران و شاخص‌های این مکتب توضیح داده شده است. در بخشی دیگر، به انتقادهای صورت گرفته از پساتوسعه اشاره شده و در قسمت پایانی، نسبت پساتوسعه با جامعه ایران به بحث گذاشته شده است.

پساتوسعه چیست؟

قبل از تعریف و توضیح درباره پساتوسعه باید دید که قائلان به پساتوسعه چه دید و تعریفی از توسعه دارند. در ادامه، نگاه به توسعه در این دیدگاه در هشت محور آمده است:

1 post-development

2 Rapley

۱- توسعه در بحران - تخریب طبیعت و عدالت -

پساتوسعه‌ای‌ها توسعه را با مفاهیمی چون «یکی از آخرین و دسیسه آمیزترین قسمت‌ها در ساختن جهان سوم» (اسکوبار^۱، ۱۳۹۵: ۳۳۵)، «تهدید خودمختاری مردمان» (رهنما، ۱۳۹۷: ۱۴)، «سرایی فریبنده و عامل تقسیم، بیرون‌گذاری و تبعیض» (همان، ۱۵)، «توهم» (همان، ۱۲۰)، «شکستی فاجعه‌بار» (همان، ۶۰)، «رنج مردمان» (همان، ۵۷)، «همواره یک دروغ و فریب» (نوستاد^۲، ۱۳۹۵: ۶۰) و «پروژه‌ای امپریالیستی و مفهومی بی‌معنی» (ضیایی الف، ۱۳۹۵: ۱۹۳) توضیح می‌دهند و معتقدند که این روند، به بحران رسیده است چرا که «توسعه در پی ریشه‌کن کردن همه مشکلات بود اما در عمل، آن قدر زیادشان کرد که سر به آسمان زدند» (اسکوبار، ۱۳۹۵: ۳۴۰) بطوری که «توسعه مقبولیت را استعمار کرد و خود، تبدیل به واقعیت شد» (همان، ۳۳۹) در نتیجه «از وقتی که خشونت و بحران‌های مداوم اقتصادی و زیست‌محیطی و سیاسی) در غرب به روال تبدیل شده، تصور توسعه و «دست یافتن» به آن از جذابیت افتاده است» (همان، ۳۴۳) امری که تا همین اواخر، کناره‌گیری از آن امکان‌ناپذیر به نظر می‌رسید، مجید رهنما نیز بحران توسعه را در دو مقوله کلی «عدالت» و «طبیعت» توصیف کرده است (رهنما، ۱۳۹۷: ۳۰).

باید به این نکته توجه داشت که هرچند، پساتوسعه‌ای‌ها فرآیند کلی جهان را دچار بحران می‌دانند اما بیشترین متضررین را جوامع به اصطلاح جهان سوم و توسعه‌نیافته می‌دانند و مخاطبین خود را نیز این جوامع در نظر می‌گیرند.

۲- همزادی توسعه با مدرنیته (عام‌گرایی):

اینکه توسعه از چه زمانی آغاز شده است؟ بحثی پردامنه در میان پساتوسعه‌ای‌ها است. عده‌ای همچون زاکس معتقدند که توسعه، بعد از جنگ جهانی دوم و به رهبری آمریکا به مثابه فانوس دریایی بوجود آمده است (نوستاد، ۱۳۹۵: ۵۸) و نظریه یا نظام معرفتی مدرنیزاسیون، بازنمودی از روابط قدرت پس از جنگ جهانی دوم است (احمدیان، ۱۳۹۶). این دسته نظریه‌های نوسازی و وابستگی را نمودهای توسعه در این زمان می‌دانند.

1 Arturo Escobar

2 Knut G. Nustad

در مقابل، محققان دیگری اعتقاد دارند که ریشه‌های توسعه به فرایندهای ژرف‌تر و زمان درازتری برمی‌گردد، به طوری که کاون و شنتون در نقد زاکس می‌گویند: ایده‌های توسعه و توسعه‌نیافتگی در نتیجه جنگ جهانی دوم بوجود نیامده‌اند بلکه ریشه‌های آنها در اندیشه‌های کلاسیک قرار دارد (نوستاد، ۱۳۹۵: ۵۸) و حتی توسعه مداخله‌گر مدرن (توسعه هدفمند) به نیمه نخست قرن نوزده برمی‌گردد، در نتیجه در یک نگاه عمیق‌تر می‌توان پساتوسعه را همزاد مدرنیته دانست که در این زمینه، پساتوسعه‌ای‌ها بسیار تحت تأثیر پست‌مدرنها هستند، زیرا ماحصل توسعه، تمایز جهان غربی از غیرغربی و تسلط ارزش‌های جوامع غربی بر جوامع غیر-غربی است که ریشه آن به ارزش‌های غرب و مدرنیته برمی‌گردد، بنابراین هر نقدی به توسعه، اساساً نقد به مدرنیته و ارزش‌های آن در طول چند صد سال گذشته خواهد بود.

۳- زمان مند و مکان‌مند بودن توسعه (غرب‌محوری):

در ادامه نکته قبلی، مکتب پساتوسعه معتقد است که توسعه یک نظریه قوم‌مدار و اروپا محور است که داعیه جهان‌شمولی دارد (ضیایی الف، ۱۳۹۵: ۱۹۳ و احمدیان، ۱۳۹۶) و هدف آشکار آن، حذف تنوع فرهنگی در دنیا از طریق جهان‌شمول کردن نهادهای غربی بوده است (ضیایی ب، ۱۳۹۵: ۱۰) و همانطور که گوندر فرانک می‌گوید «اکثر مقوله‌های نظری و راهنماهای ما در سیاست‌گذاری توسعه، تنها از تجربه‌های تاریخی کشورهای پیشرفته و سرمایه‌دار اروپا و آمریکای شمالی نشأت می‌گیرد، بنابراین دانش نظری فعلی نمی‌تواند گذشته توسعه‌نیافته جهان را بطور کامل آفتابی کند و تنها بخش‌هایی از گذشته کل جهان را باز می‌تاباند، مهم‌تر آنکه نادانی ما از گذشته و تاریخ کشورهای توسعه‌نیافته باعث می‌شود فرض بگیریم که گذشته و حال این کشورها در واقع شبیه مراحل ابتدایی تاریخی کشورهای پیشرفته امروزی است، همین نادانی و پیش‌فرض ما را به تصور بسیار اشتباهی درباره توسعه‌نیافتگی و توسعه‌یافتگی در دنیای معاصر می‌رساند (گوندر فرانک^۱، ۱۳۹۵: ۳۷) بنابراین به دلیل تولید بحران‌های مختلف توسط توسعه، نمی‌توان جامعه صنعتی را الگو و پیشگام دانست و همانطور که تجربه تاریخی نشان می‌دهد عصر توسعه، عقب‌ماندگی کشورهای در حال توسعه را جبران نکرد بلکه شکاف میان کشورهای غنی و فقیر را بیشتر کرد (ضیایی ب، ۱۳۹۵: ۱۰)

1 Andre Gunder Frank

در نتیجه، آینده کشورهای توسعه‌نیافته، گذشته و حال کشورهای توسعه‌نیافته نیست و جهان سوم، نیازمند تصمیم انقلابی در تغییر مسیر دنباله‌روی از کشورهای توسعه‌یافته و فهم «جدید» و «دیگری» از توسعه است.

۴- توسعه به مثابه گفتمان و ایدئولوژی:

مکتب پساتوسعه معتقد است که توسعه شکل‌گرفته در غرب ب‌مثابه یک گفتمان و ایدئولوژی برای کشورهای غیرغربی عمل می‌کند. به عبارت دیگر، توسعه به عنوان یک ایدئولوژی و یک چشم‌انداز اجتماعی، ریشه در آرمان‌های نوسازی دارد که کشورهای جهان را به پیروی و تقلید از مدل جهانی اقتصاد و جامعه غربی تشویق می‌کند (احمدیان، ۱۳۹۶) در نتیجه، گفتمان توسعه با نظام قدرت همبسته است و بنا به گفته اسکوبار، گفتمان توسعه، ابزاری فوق‌العاده کارآمد برای تولید دانش و اعمال قدرت در مورد کشورهای جهان سوم به وجود آورده است (ضیایی ب، ۱۳۹۵: ۱۰) و همبستگی قدرت و توسعه به حدی است که از نظر والرش‌تاین، مفهوم توسعه نه تنها یکی از مولفه‌های محوری ایدئولوژی تمدن غرب و ایدئولوژی علوم اجتماعی جهانی است بلکه در واقع، مفهوم مرکزی و سازمان‌دهنده آنهاست که همه مولفه‌های دیگر بر مدار آن می‌چرخند (والرش‌تاین^۱، ۱۳۹۵: ۵۷). ایدئولوژی که در شمال پا به هستی گذاشته و در اصل، پاسخ نادرستی به نیازها و آرزوهای راستین جهان جنوب است (رهنما، ۱۴۱). از این منظر، پساتوسعه‌ای‌ها خواستار تغییر گفتمان توسعه در کشورهای توسعه‌نیافته و جایگزینی آن با گفتمان‌های دیگر هستند.

۵- بدیل‌هایی برای توسعه

اگر پساتوسعه‌ای‌ها از توسعه به عنوان گفتمان و ایدئولوژی غرب، سخن می‌گویند که باید از سیطره آن نجات یافت، در باره بدیل یا بدیل‌های توسعه چه می‌گویند؟ در مجموع می‌توان گفت که همه کنشگران مکتب پساتوسعه در نفی توسعه و لزوم اندیشیدن به جایگزین آن متفق‌القول‌اند اما در اینکه به لحاظ نظری و عملی این بدیل چگونه باید باشد، اتفاق نظری وجود ندارد یعنی وقتی صحبت از توسعه به میان می‌آید همه بصورت سلبی آن را نفی

می‌کنند اما بطور ایجابی هنوز نمی‌توان از بدیل یا بدیل‌های مشخصی در نزد آنها سخن گفت. عبارت دیگر، پساتوسعه‌ای‌ها می‌دانند که چه نمی‌خواهند اما نمی‌دانند که دقیقاً چه می‌خواهند و اگرچه از اصطلاحاتی چون «توسعه جایگزین» (گوندل فرانک، ۱۳۹۵: ۳۳۱)، «قلمروی جدید» (همان، ۳۳۳) و «گفتمان جدید» (همان، ۳۴۰) استفاده می‌کنند اما هنوز نمی‌توان از بدیلی مشخص و متمایز به لحاظ نظری و تجربی نزد پساتوسعه‌ای‌ها صحبت بمیان آورد. بعبارتی می‌توان از موقعیت «نه هنوز» برای توصیف بدیل این مکتب سخن گفت به این معنا که وضعیت کنونی مورد شک و تردید فراوان است که باید از میان برود اما وضعیت جایگزین، هنوز مشخص نیست.

به هر حال، مکتب پساتوسعه ضمن اذعان به ناتوانی خود در زمانه حاضر برای ترسیم قلمروی جدید معتقد است که با نقد گفتمان و تجربه توسعه می‌تواند زمینه را برای آینده‌ای روشن و فرارفتن از توسعه و مدرنیته غربی مهیا سازد.

بنا به گفته اسکوبار، در مکتب پساتوسعه نه به الگوی جدید توسعه بلکه به جایگزین‌هایی برای توسعه علاقمندند، آنها همگی به فرهنگ و دانش بومی دلبسته‌اند و منتقد گفتمان‌های علمی حاکم هستند و از توده مردم محلی و ارتقای جایگاه آنان دفاع می‌کنند (اسکوبار، ۱۹۹۵: ۱۲ به نقل از ضیایی، ۱۳۹۵: ۹) بنابراین بدیل‌های توسعه در دایره جنبش‌های محلی، اجتماعات محلی شهری - روستایی و بخش غیررسمی است، بدیل‌هایی که به دنبال شکست توسعه، دارای فهمی تازه از اقتصاد (انسجام و معامله متقابل بجای انسان اقتصادی و بازار جهانی)، سیاست (دموکراسی بجای قدرت‌های متمرکز) و دانش (نظام‌های سنتی دانش بجای علم مدرن) هستند (همان، ۱۰).

۶- توسعه و کلیشه دنیای بهتر:

پساتوسعه‌ای‌ها این انگاره را که جوامع ماقبل مدرن، زندگی فقیرتری داشتند و گرسنه‌تر بودند را یک کلیشه بی‌مبنا می‌دانند و با استناد به تحقیقاتی چون کتاب «اقتصاد دوران سنگی» نوشته مارشال سالینز معتقدند که زندگی‌های مردم قبل از دوره مدرن از بسیاری جهت‌ها، شادتر و با تنش کمتری همراه بود (رهنما، ۱۳۹۷: ۱۴۱) تا جایی که امروزه یک سوم تا یک دوم جمعیت دنیا گرسنه هستند (همان، ۲۱) پساتوسعه‌ای‌ها این کلیشه را نه فقط در مقایسه

جهان ماقبل مدرن و مدرن بلکه در مقایسه زمان جنگ جهانی دوم و دهه‌های بعد هم، زیر سوال می‌برند. به عنوان مثال، ایوان ایلچ^۱ معتقد است که در سال ۱۹۶۹ نسبت به پایان جنگ جهانی دوم، مردمان بیشتری از گرسنگی، درد و برهنگی رنج می‌بردند (ایلچ، ۱۳۹۷: ۴۱) در نتیجه، مدرنیته را نمی‌توان لزوماً به معنای زندگی بهتر بشر در نظر گرفت چه اینکه مدرنیته شکل‌های تازه و شاید تحمل‌ناپذیرتری از رنج را آفریده است (رهنما، ۱۳۹۷: ۵۱). مبارزه مکتب پساتوسعه با کلیشه گفته‌شده، یکی از مهم‌ترین و رادیکال‌ترین نقدها به توسعه بشمار می‌رود.

۷ - توسعه و نیروی طرد و انحصار:

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد توسعه، زمان‌مند و مکان‌مند است یعنی در بخشی از جهان، بنام غرب شکل گرفته اما داعیه جهان‌شمولی دارد و بجای اینکه مخاطبش، انسان غربی باشد، تمام انسان‌ها هستند. عبارتی توسعه، نیازها و اهداف بشر غربی را به تمام جهان، تسری می‌دهد که نتیجه آن، فراموشی نیاز و اهداف انسان‌های جوامع غیرغربی می‌شود و پیامد آن، سیاست طرد و انحصار.

این سیاست به «امتناع از پذیرش دانش‌های محلی، نشنیدن صداها و دغدغه‌های نیازمندان توسعه در میان فقرای آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین» (اسکوبار، ۱۳۹۵: ۳۵) منجر شده است یعنی بکارگیری الگوی توسعه دولتی و رویکرد از بالا به پایین که در آن دانش بومی، ارزش‌ها و هنجارهای محلی هیچ جایگاهی ندارند. از همین زاویه، اسکوبار نقدی فراگیر به توسعه وارد می‌کند که همان نیروی یکسان‌ساز و همگون‌ساز توسعه است (نوستاد، ۱۳۹۵: ۵۸) بنابراین، عوامل تصمیم‌گیرنده و انگیزه‌هایی که حکومت‌ها و نهادهای کمکرسان شمال را واداشته تا از فعالیت‌های توسعه پشتیبانی کنند تا به امروز هیچ ربطی با خواست‌ها یا نیازهای به اصطلاح «جوامع هدف گرفته‌شده» نداشته‌اند و «جمعیت‌های هدف گرفته‌شده» بندرت در این توافقات صدایی داشته‌اند (رهنما، ۱۳۹۷: ۱۵۳) و در نتیجه، در پی سیاست‌های توسعه‌ای خیل عظیمی از مردم جهان سوم فراموش شده و کنار گذاشته شده‌اند.

۸ - غلبه اقتصاد بر فرهنگ:

در دوران توسعه، غلبه و ارزش از آن اقتصاد و انباشت کالا و فراموشی فرهنگ بوده است و نتیجه آن در تقابل قرارگرفتن توسعه اقتصادی با توسعه انسانی. اگرچه در دهه‌های گذشته با

1 Ivan Illich

انتقادهای وارده از مفاهیمی چون «توسعه پایدار»، «توسعه همگانی»، «زنان و توسعه» و ... برای نجات توسعه استفاده شده است اما از منظر مکتب پساتوسعه این مفاهیم نمی‌توانند ناجی «توسعه در بحران» باشند. این نکته در ادامه مقاله بیشتر توضیح داده خواهد شد. حال که نقدهای مکتب پساتوسعه به توسعه آورده شد و به طور اجمالی، موضع آنها دانسته شد، بهتر است که تعریفی از خود پساتوسعه داده شود، هر چند که باید توجه داشت نمی‌توان به تعریف واحدی دست یافت. پساتوسعه، گفتمانی بر ضد توسعه مدرنیستی و بر خلاف رویکردهای نخبه‌گرایانه غربی است که برای رهایی از مشکلات به دنبال الگوها و زبانی تازه، مبتنی بر مشارکت توده مردم است.

تاریخچه پساتوسعه

اگر توجه به دانش بومی، مخرب دیدن توسعه غربی برای جهان سوم، جهان پساغربی، زندگی ساده و ... را ایده‌های منطبق پسامدرن تلقی نماییم (عنبری، ۱۳۸۲)، پساتوسعه‌ای‌ها بشدت، وامدار پست‌مدرن‌ها هستند. در میان آنها میشل فوکو گسترده‌ترین نفوذ ذهنی را در مکتب پساتوسعه‌ای دارد.^۱

افرادی چون ایوان ایلچ، آرتورو اسکوبار، گوستاو استوا^۲، مجید رهنما، ولفانگ زاکس^۳ و سرژ لاتوش^۴ را می‌توان بعنوان نظریه‌پردازان مکتب پساتوسعه نام برد.^۵

در ادبیات مکتب پساتوسعه سه کتاب زیر بعنوان تأثیرگذارترین و مهم‌ترین آثار یاد می‌شوند: (۱) کتاب «نگاهی نو به مفاهیم توسعه» نوشته زاکس که شامل مقالات هفده نویسنده ناامید از سیاست توسعه است.

(۲) کتاب «مونوگرافی رویارویی با توسعه» اثر اسکوبار

(۳) کتاب «پساتوسعه» نوشته مجید رهنما^۱ که این اثر به پیروی از اندیشه ایوان ایلچ تألیف شده است و در آن، توسعه تهدیدی برای استقلال مردم تلقی گردیده است.

۱ فوکو در دو مورد زیر با پساتوسعه‌ای‌ها تفاوت دارد: ۱. به زعم فوکو، قدرت در همه جا هست. ۲. فوکو دوره پشامدرن را مطلوب نمی‌داند (ضیایی الف، ۱۳۹۵: ۱۹۹).

2 Gustav Esteva

3 Wolfgang Sachs

4 Serge Latouche

۵ آرام ضیایی از افراد دیگری چون گاندی و پولانی نیز نام می‌برد که به تدوین نخستین نوشته‌ها در مورد پساتوسعه دست زدند (ضیایی ب، ۱۳۹۵: ۷).

استفاده از اصطلاح و مفهوم کشورهای توسعه یافته و کشورهای نیازمند توسعه پس از نطق تاریخی ترومن - رئیس‌جمهور آمریکا - در ۲۰ ژانویه ۱۹۴۹ که برای اولین بار واژه «کمتر توسعه یافته» را بکار برد، استفاده گردید.

در نظریه‌های توسعه می‌توان از چهار دوره مهم نام برد:

۱. نظریه نوسازی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰: این نظریه که به نظریه‌های لیبرال یا غرب محور نیز شهرت دارد و قطعیت مفهوم و ایده توسعه را در اذهان بسیاری از نظریه‌پردازان غالب ساخت، معتقد بود که اگر فرآیند توسعه به خوبی طی شود، شکافی میان کشورهای شمال و جنوب باقی نخواهد ماند و کشورهای توسعه نیافته به کشورهای توسعه یافته تبدیل خواهند شد.

۲. نظریه وابستگی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰: این نظریه که تحت تأثیر افکار مارکسیستی به وجود آمد، توسعه را معضلی می‌دانست که در وجود سرمایه‌داری نهفته است و ریشه توسعه نیافتگی در پیوند بین وابستگی خارجی و بهره‌کشی داخلی است (اسکوبار، ۱۳۹۵: ۳۴) و فرایند بی‌محابای مدرنیزاسیون نه تنها موجب توسعه کشورهای فقیر نمی‌شود بلکه حربه‌ای برای شکل تازه‌ای از استعمار و وابستگی اقتصادی است (ملاعباسی، ۱۳۹۵: ۸).

۳. رویکردهای انتقادی (پساساختارگرا) به عنوان گفتمان فرهنگی در نیمه دوم دهه ۸۰ و دهه ۹۰: تا اواسط دهه ۷۰ توسعه برحسب خاستگاه‌های اقتصادی آن تعریف می‌شد و تفوق منطق اقتصاد بر فرآیندهای تحول اجتماعی مدنظر بود، اقتصاد فرهنگ، خرد ابزاری و منطق کمیایی حاکم بود و همه چیز به کالایی بنام نیروی کار تقلیل پیدا کرده بود. در انتقاد از این روند توسعه بر محوریت رشد اقتصادی، مفاهیم جدیدی مانند توسعه انسانی، سرمایه انسانی، سرمایه اجتماعی و فرهنگی خلق شد (عنبری، ۱۳۸۲).

پساساختارگرایان که متأثر از اندیشه‌های فوکو، دریدا، لیوتار و هایدگر بودند، انتقادات فلسفی به مدرنیته وارد کردند و توسعه را گفتمانی غربی پنداشتند که به دنبال تسلط فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی بر جهان سوم بودند. در همین دوره بود که به اهمیت فرهنگ در آثار

۱ از آثار دیگر مجید رهنما می‌توان به «توانمندی بی‌مایگان» (۲۰۰۸) و «هنگامی که تیره‌روزی بی‌مایگی را دنبال می‌کند» (۲۰۰۳) اشاره نمود.

افرادی چون فردریک جیمسون^۱، استوارت هال^۲، اسکات لاش^۳ و رونالد اینگلهارت^۴ در مقابل حاکمیت اقتصادی گفتمان توسعه پرداخته شد.

در نیمه دوم دهه ۸۰ و دهه ۹۰ از دل این انتقادات و با الهام از آثار فوکو و ایلچ، مکتب پساتوسعه توسط افرادی چون اسکوبار، استوا و رهنما بوجود آمد که «عصری غیر غربی و غیر تقلیدی در تاریخ توسعه را نوید می‌داد (عنبری، ۱۳۸۲) و ادعاهای رادیکال و متفاوت آنها تأثیری جدی بر مباحث آکادمیک دهه ۱۹۹۰ گذاشت (ضیایی ب، ۱۳۹۵: ۷) باید توجه داشت که در حالی که چندین نویسنده دیگر نیز منتقد اساسی توسعه بودند، اما آنها با تمام نتیجه‌گیری‌های نویسندگان اصلی مکتب پساتوسعه موافق نبودند (ریست^۵، ۱۹۹۷ و فرگوسن^۶، ۱۹۹۴).

۱- انتقاد از پساتوسعه در نیمه دوم دهه ۹۰ (این انتقادات در ادامه مقاله به تفصیل خواهد آمد).

شاخص‌های پساتوسعه

- با توجه به توضیحات داده شده، موارد زیر را می‌توان به عنوان شاخص‌های پساتوسعه در نظر گرفت:
- رد کل پارادایم توسعه (منافع نه در توسعه جایگزین، بلکه در جایگزینی برای توسعه است) (اسکوبار، ۱۹۹۵: ۵۸)
 - اولویت بخشیدن به فرهنگ در برابر اقتصاد
 - ترویج رویکرد توسعه مردمی یا مردم‌گرا (از پایین به بالا) با معیارهای تمرکززدایی (محلی‌گرایی)، سازمان‌های غیردولتی، توانمندسازی مردم (احمدی، ۱۳۹۲)
 - ندیدن توسعه صرفاً از چشم اندازه‌های غربی
 - ساخت دنیای از لحاظ فرهنگی، انسانی‌تر و از نظر زیست‌محیطی، پایدارتر
 - اتکای کمتر بر دانش تخصصی کارشناسی (اولویت‌دادن به نظرات مردم عادی بجای نخبگان)

1 Fredric Jameson
2 Stuart Hall
3 Scott Lash
4 Ronald Inglehart
5 Rist
6 Ferguson

- جدی گرفتن جنبش‌های اجتماعی و بسیج مردم عادی (اسکوبار، ۱۳۹۵: ۳۷)
- اهمیت بدیل‌ها و سنن محلی (ضیایی الف، ۱۳۹۵: ۲۰۳)
- دفاع از امر محلی و مکان محور (اسکوبار، ۱۳۹۵: ۴۳)
- تاکید بر تفاوت فرهنگی بعنوان نیروی متغیر و تحول بخش

انتقادات از پسا توسعه:

انتقادهای صورت گرفته از پساتوسعه را می‌توان در دو دسته تقسیم‌بندی نمود:

۱- انتقادهای روشی:

- نتیجه‌گیری غیرمنطقی (مثلاً شکست یک پروژه، دستاویزی برای سرزنش کل توسعه قرار می‌گیرد).
- ناسازگاری روش‌شناختی (ذات‌گرایی گفتمان در یک جا و تنوع و تفرق در جای دیگر)
- ضد ذات‌گرایی نامتجانس (تأکید بر تفاوت‌های فرهنگی و جهان بینی‌ها در کنار کم توجهی به تفاوت‌های پروژه‌های توسعه) (ضیایی الف، ۱۳۹۵: ۱۳)
- استفاده از معیارهای عام برای دسته‌بندی جوامع (همان، ۱۷)

۲- انتقادهای معرفتی:

- تقابل‌های بیهوده و غیرمفید (مثلاً می‌گویند مدرنیته، بد و ضد مدرنیته، خوب است)
- استنتاج‌های نادرست (مسائل کشورهای فقیر، همواره نتیجه فریبکاری سرمایه‌داری یا توسعه هستند)
- رمانتیسم بی‌اساس (مثلاً القا می‌کنند که اغنیا خسیس هستند و فقرا مهمان‌نواز و سخاوتمند)
- خط‌مشی‌های سیاسی توجیه‌ناپذیر (اگر بخواهیم همه ما می‌توانیم مانند گاندی زندگی کنیم)
- انتقاد پساتوسعه از مدرنیته در جهان سوم (مدرنیته امری تقلیدی، نخبه‌گرا و بی‌ارتباط با فرهنگ جهان سوم است)

- پساتوسعه، سودی به حال اکثریت طردشده و محروم ندارد و برای ذینفعان ثروتمند روستایی سودمند است.
 - داشتن نگاه بیش از حد تعمیم‌گرا و ذات‌گرا به توسعه و در نتیجه، عدم توجه به چالش‌های رایج توسعه با زمینه‌ها و شرایط متفاوت (اسکوبار، ۱۳۹۵: ۳۹)
 - آرمانی و رمانتیک پنداشتن سنن و جنبش‌های محلی در حالی که هر امر محلی نیز، ریشه در روابط قدرت دارد.
 - عدم فهم مفهوم قدرت، توسط پساتوسعه‌ای‌ها (همان، ۴۲)
 - رابطه مبهم پساتوسعه با عاملیت (سندلای^۱، ۱۳۹۵: ۷۸)
 - ارائه‌اندازن هیچ بدیلی برای توسعه (ضیایی ب، ۱۳۹۵: ۲۰۰)
 - عدم موضع غیرانتقادی نسبت به اجتماع‌های محلی و سنت فرهنگی (همان، ۲۰۱)
 - داشتن نگاه آرمانی به زندگی در دوران پیشامدرن (روی آوردن به تخیل‌های رمانتیک بجای ارائه بدیل برای توسعه)
 - رد کامل مدرنیته و توسعه و ندیدن جنبه‌های مثبت آن
 - استفاده از مفاهیمی چون انسجام اجتماعی، دموکراسی مستقیم، اقتصاد غیررسمی، دانش فنی و ... بجای بدیل توسعه
- باید توجه داشت که آنچه در بالا آمد، مجموعه انتقادهایی است که به پساتوسعه وارد شده است و به این معنی نیست که همه طرفداران پساتوسعه در همه موارد مطرح شده، هم‌نظر هستند. بعنوان نمونه در متون پساتوسعه، گاه تفاوت‌های معنی‌داری نیز وجود دارد مانند:
- پساتوسعه گاهی درگیر رمانتیک‌سازی بیهوده فرهنگ سنتی و اجتماع‌های محلی می‌شود اما در مواقع دیگر، بسیار شکاک است و آن را ترویج نمی‌کند.
 - گاهی پساتوسعه، مدرنیته و توسعه را از درون، رد کرده است اما برخی عناصر مثبت را نیز در آن گاهی می‌بیند.
 - برخی متون پساتوسعه، فرهنگ‌ها را ایستا می‌بینند اما برخی دیگر، چشم اندازی بر ساخت-گرا ترویج می‌دهند و فرهنگ را پویا و متغیر می‌بینند.

- در پساتوسعه، گاهی بازگشت به کشاورزی معیشتی توصیه شده است اما گاهی به صراحت از آن می‌پرهیزند (همان: ۲۰۹). در نتیجه می‌توان از دو گفتمان متعارض پساتوسعه صحبت کرد:

۱- گفتمانی که سنت را رمانتیک می‌کند، فرهنگ را ایستا و بازگشت به کشاورزی معیشتی را در ضمن رد کامل مدرنیته پیشنهاد می‌دهد.

۲- گفتمان نو مردم‌گرا و شکاک که در ارزیابی اجتماع‌های محلی و سنت فرهنگی شکاک‌تر و نسبی‌اندیش‌تر است و در انتقاد از مدرنیته نیز بیشتر احتیاط می‌کند (همان، ۲۰۹) گفتمان دوم، متأخرتر و در پاسخ به نقدهای از پساتوسعه و سازگاری با واقعیت‌ها بوجود آمده است.

در این بخش از مقاله و با توجه به مطالب گفته‌شده باید به دو نکته زیر توجه نمود:

- نئولیبرالیسم و پساتوسعه: مشابه در نتایج، متفاوت در اهداف:

امروزه تقریباً نئولیبرالیسم به یک گفتمان مسلط تبدیل شده است و تقریباً همه کشورها یا با اختیار و یا با اجبار نهادهای بین‌المللی و کشورهای قدرتمند، همه یا بخشی از سیاست‌های نئولیبرال را اجرا می‌کنند. اما نئولیبرالیسم چیست؟

جنبش نئولیبرالی تا ۱۹۷۰ در حاشیه محافل دانشگاهی^۱ و سیاست‌گذاری باقی ماند اما با روی کار آمدن مارگارت تاچر^۲ در انگلستان که معتقد بود برای درمان رکود تورمی باید به سیاست‌های دولت رفاه کینزی^۳ پایان داده شود، وجهه عمومی پیدا کرد. تاچر سیاست‌های جدیدی همچون «برخورد با اتحادیه‌های کارگری، حمله به همه انواع همبستگی اجتماعی^۴، برچیدن یا کم کردن تعهدات دولت رفاه، خصوصی‌سازی موسسات عمومی، کاهش مالیات‌ها، تشویق سرمایه‌گذاری خارجی» (هاروی، ۱۳۸۶: ۳۶) را اعمال کرد.

۱ بورديو معتقد است که تاچریسم [نئولیبرالیسم] در واقع نوآوری خانم تاچر نبود بلکه زمینه را در زمانی دراز، گروهی از روشنفکران که بیشترشان در روزنامه‌های نخبه، ستون داشتند، فراهم کردند (بورديو، ۱۳۸۷: ۷۸).

2 Margaret Hilda Thatcher

3 Keynesian Welfare State

۴ تاچر در این زمینه، آشکارا اعلام کرد که «چیزی به عنوان جامعه وجود ندارد بلکه فقط مردان و زنان منفرد» و بعداً اضافه کرد که «و خانواده آنها» وجود دارند بنابراین همه انواع همبستگی اجتماعی باید به نفع فردگرایی، مالکیت خصوصی، مسئولیت شخصی و ارزش‌های خانوادگی منحل شوند (هاروی، ۱۳۸۶: ۳۶)

همان سال، رونالد ریگان^۱ در آمریکا به ریاست جمهوری رسید و سیاست‌های مقررات‌زدایی، خصوصی‌سازی و کناره‌گیری دولت از بسیاری از حوزه‌های اجتماعی را در آمریکا آغاز نمود. رهبران فکری نئولیبرالیسم را می‌توان افرادی چون فریدریش فون هایک^۲ - فیلسوف سیاسی اتریش-، لودویگ فن میزس^۳، میلتون فریدمن^۴ و حتی برای مدتی کارل پوپر^۵ - فیلسوف نامدار اتریشی - نام برد.

«اعضای این گروه به دلیل تعهدشان به آرمان‌های آزادی شخصی، خود را «لیبرال» (در معنای سنتی اروپایی آن) توصیف می‌کردند اما برچسب «نئولیبرال» نشان‌دهنده پیروی از اصول بازار آزاد اقتصاد نئوکلاسیکی بود که در نیمه دوم قرن نوزدهم پدید آمده بود تا جای نظریه‌های کلاسیک آدام اسمیت، دیوید ریکاردو و البته کارل مارکس را بگیرند ولی آنها به دیدگاه آدام اسمیت مبنی بر دست‌نمائی بازار وفادار ماندند. بنابراین دکتترین نئولیبرال به شدت مخالف نظریه‌های مداخله‌گرایانه دولت مانند نظریه‌های کینز بود که در دهه ۱۹۳۰ در پاسخ به کساد بزرگ^۶ از اهمیت برخوردار شدند (همان، ۳۵).

بعبارت دیگر، اقتصاددانان نئولیبرال پیرامون مسائلی مانند اشتغالزایی، بازار آزاد و بدگمانی به دولت اتفاق نظر دارند و ماحصل واقعی این دیدگاه این است که دولت باید تا حد ممکن از مدیریت اقتصاد کناره‌گیری کرده و فعالیت‌های اقتصادی را به سرمایه‌گذارانی واگذار کند که هیچ محدودیتی ندارند و منطق بازار بر فعالیت‌های آنان حاکم است. در همین راستا کاهش هزینه‌ها و اشتغالات دولتی، حذف نظارت دولت، استقلال و آزادی بیشتر بانک‌های مرکزی، تغییر مالیات‌بندی از درآمد به مصرف، کاهش نرخ‌های مالیاتی و سرانجام خصوصی‌سازی را می‌توان بخشی از توصیه‌های اقتصاد نئولیبرال برای شکوفایی اقتصادی دانست (راپلی، ۱۳۸۸: ۱۳۶-۱۳۵). بنابراین بطور خلاصه، «مقررات‌زدایی»، «خصوصی‌سازی»، «ریاضت مالی»، «محدودکردن نقش دولت» و در مقابل، «حمایت از حقوق مالکیت خصوصی»، «بازار آزاد» و «تجارت آزاد» را می‌توان اصول مهم نئولیبرالیسم در نظر گرفت (موفه^۷، ۲۰۱۸: ۸).

1 Ronald Wilson Reagan

2 Friedrich Von Hayek

3 Ludvig Von Mises

4 Milton Friedman

5 Karl Popper

6 Great Depression

7 Chantal Mouffe

به رغم اینکه به نظر می‌رسد مکتب پساتوسعه با نتایج نئولیبرالیسم در کشورهای جهان سوم موافق نیست اما می‌توان قرابت‌هایی را میان پساتوسعه و نئولیبرالیسم ملاحظه کرد. پساتوسعه، ایده کمک‌های توسعه‌ای را رد می‌کند، بر دولتی نیرومند اتکا ندارد و از حیث مادی اجازه می‌دهد که سرمایه‌داری بدون مانع گسترش یابد (ضیایی الف، ۱۳۹۵: ۲۰۰). هر سه مورد گفته‌شده، عین سیاست‌های نئولیبرالیسم است.

شاید حلقه مفقوده این بحث، دولت باشد. وقتی پساتوسعه از دولت قوی حمایت نمی‌کند و هر آنچه از سوی دولت انجام می‌گیرد را به نفع اقویا به ضرر فقرا قلمداد می‌کند و دولت قوی را نماد توسعه می‌داند که باید از آن گذر کرد، در نتایج، بسیار به نئولیبرالیسم نزدیک می‌شود. حال سوال این است که در یک جامعه جهان سوم که دولت قوی وجود ندارد و مردم آن نیز توانمند نیستند، سیاست مردم‌گرایی یا توسعه مردمی از پایین به بالا چگونه می‌تواند اتفاق بیفتد؟ آیا در چنین جامعه‌ای در غیاب دولت، میدان و امکانات بدست افراد سرمایه‌دار توانمند نمی‌افتد؟ در این جامعه که مردم بشدت گرفتار فقر و بی‌عدالتی در امکانات هستند، چگونه می‌توان از جامعه مدنی قدرتمند، سخن بمیان آورد؟ آیا در جوامع با دولت ضعیف و در روزگار کنونی، مبتنی بر رقابت دولت‌ها می‌توان زندگی کرد و حتی به بقا ادامه داد؟ تجربه چند ده سال گذشته نشان می‌دهد که هیچکدام از کشورهای جهان سوم بدون دولت قوی نتوانسته‌اند خود را از فقر نجات دهند، مالزی، چین، سنگاپور، برزیل و ... نمونه‌های موفق متعدد در این زمینه هستند.

خلاصه اینکه اگر پساتوسعه‌ای‌ها از دولت قوی حمایت نکنند هر چند در اصول و اهداف با نئولیبرالیسم متفاوت هستند اما نتیجه هر دو مکتب در جهان سوم از نظر شکاف روزافزون میان اغنیا و فقرا، افزایش بی‌عدالتی و فقر و تسلط شرکت‌های چند ملیتی مشابه خواهد بود.

- پساتوسعه، راه حل‌های کلان اما غیر قابل دسترس:

نظریه پساتوسعه با نگاه به تاریخ توسعه در چند دهه گذشته به این نتیجه می‌رسد که علت فقر جهان سوم، کشورهای جهان توسعه‌یافته هستند. به بیان دیگر، مسأله پساتوسعه‌ای‌ها جهان سوم هستند اما راه حل را در نفی کلی توسعه می‌جویند. سوال این است که چرا توسعه می‌تواند در جوامعی، آنها را به رشد همه جانبه برساند اما در جوامع دیگر، نه. اگر

مشکل، توسعه است پس چرا همه کشورهای جهان سوم می‌خواهند به توسعه دست یابند؟ جواب پساتوسعه‌ای‌ها این است که مردم جهان سوم و حتی جوامع توسعه‌یافته نمی‌دانند که توسعه، چه فجایعی بار آورده است و باید آگاه شوند. در نتیجه دو راه، بیشتر باقی نمی‌ماند، بازگشت به گذشته ماقبل مدرن و یا شرایط «نه هنوز» که در آن بدیل جامعه امروزی به وضوح مشخص نیست.

در مورد بازگشت به گذشته، پساتوسعه‌ای‌ها باید با استدلال و شواهد نشان دهند که مشکلات آن زندگی، کمتر از مسائل دنیای امروز بوده است که تاکنون، موفق به چنین کاری نشده‌اند در غیر اینصورت، بدیل دیگر مدنظرشان باید ملموس‌تر، تجربی‌تر و قابل مقایسه با سیستم توسعه امروزی باشد. شکی وجود ندارد که سیستم توسعه، مزایا و معایب خاص خود را دارد اما تنها راه‌حل معایب این سیستم، نمی‌تواند نفی کلی آن باشد که ادعای پساتوسعه‌ای‌ها است.

در همین زمینه باید اضافه کرد که پساتوسعه‌ای‌ها از این نکته غفلت می‌کنند که چه مقدار از مسائل و مشکلات جهان سوم، متعلق به خود آنان است و آیا اساساً می‌توان چنین گفت که منشأ تمام مسائل جهان سوم، جهان توسعه‌یافته است؟ کشورهایی با فرهنگ‌ها، جغرافیا، اقتصاد و خلق و خوی‌های متفاوت. نقیض این تفکر، جدا شدن تعدادی از کشورها در دهه‌های گذشته از اردوگاه جوامع توسعه‌نیافته و پیوستن به جهان توسعه یافته است. به عبارتی «توسعه‌نیافتگی» سرنوشت ابدی جوامع نیست و آنها نیز می‌توانند به «جوامع توسعه‌یافته» تبدیل شوند.^۱

کشورهای توسعه‌یافته ضمن اذعان به وجود مشکلات در جوامع خود، در پی راه‌حل‌های درون سیستمی هستند اما راه حل مکتب پساتوسعه برای نجات کشورهای در حال توسعه، درهم کوبیدن کلی سیستم توسعه است، راه‌حلی بسیار کلان و تا حد بسیار زیادی غیر قابل دسترس.

۱ با نگاهی عمیق‌تر به ادعاهای مکتب پساتوسعه متوجه می‌شویم که مسأله اساسی این مکتب فقط کشورهای جهان سوم نیستند بلکه مسأله آنها کل پروژه مدرنیته و به تبع آن، توسعه است. بعنوان نمونه: «این گمان هست که توسعه را از همان آغاز بد فهمیده‌ام، در واقع باید از موفقیت فرایند توسعه ترسید و نه از شکست آن. یک دنیای کاملاً توسعه‌یافته هم ملال‌آور و هم پرمخاطره است» (زاکس، ۱۳۷۷: ۱۰)

«اگر همه کشورها با موفقیت به سوی صنعتی‌شدن [توسعه] پیش می‌رفتند به ۵ و ۶ سیاره به عنوان مواد معدنی و انبار مواد زاید احتیاج بود، پیکان پیشرفت شکسته است و آینده فروغ خود را از دست داده، آینده بیم بیشتری دارد تا نوید» (همان، ۷)

«توسعه، چهره زمین را عوض کرده است ولی نه بدان‌گونه که انتظار می‌رفت» (همان، ۷).

پساتوسعه و ایران

درباره کلیت نظریه پساتوسعه و انتقادات مطرح‌شده به آن در قسمت‌های قبلی توضیح داده شد. در این بخش به نسبت پساتوسعه و ایران پرداخته شده است.

مکتب پساتوسعه با توجه به شرایط امروز ایران، چه کاربردی می‌تواند داشته باشد؟ آیا آموزه‌های این مکتب می‌تواند به کار حل مسائل جامعه ایران بیاید؟ با توجه به این مسائل و در نسبت با مکتب پساتوسعه باید به کارکرد این مکتب در حل آنها اندیشید. همانطور که در بخش قبلی اشاره گردید، عمده بحث‌های پساتوسعه‌ای‌ها کلی و عام هستند و نه ناظر به کشور و جامعه مشخصی. بنابراین به نظر می‌رسد که باید در هر جامعه، نسبت آن جامعه با این مکتب سنجیده شود.

درباره اینکه معضلات و مسائل عمده ایران چیستند؟ نظرات مختلفی وجود دارد اما در مجموع می‌توان ده مشکل عمده امروز ایران را موارد زیر در نظر گرفت:

۱. ساختار اقتصادی معیوب
۲. بحران تامین آب
۳. بیکاری
۴. فساد سیستمی
۵. ناامیدی درباره آینده
۶. بحران سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی
۷. بحران ریزگردها
۸. پیامدهای بحران آب
۹. فقر و نابرابری
۱۰. رکود اقتصادی^۱

مرکز پژوهش‌های مجلس نیز در حوزه‌های مختلف به مشکلات عمده جامعه ایران پرداخته است که در حوزه اقتصادی از فساد اقتصادی و در حوزه اجتماعی و فرهنگی نیز بحران صندوق‌های بازنشستگی و افزایش آسیب‌های اجتماعی اشاره شده است (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۹۶)

۱ این مشکلات بر اساس پژوهش «گروه تحقیقاتی آینده بان» زیر نظر مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری در سال ۱۳۹۶ احصاء گردیده است (www.abanpress.ir/social/2244).

قبل از ورود به بحث نسبت میان پساتوسعه و ایران باید دید که کدامیک از این مسائل، مرتبط با کشورهای توسعه یافته و عبارتی ناشی از سیاست‌های توسعه است و کدامیک مربوط به سیاستگذاری‌های سیاستمداران و برنامه‌ریزان جامعه ایران، زیرا مکتب پساتوسعه بر این اعتقاد است که مشکلات موجود در جوامع جهان سوم ناشی از پروژه توسعه است که توسط جهان اول به مرحله اجرا گذاشته شده است.

نکته دیگر در همین رابطه، اجرای صحیح یا ناصحیح این سیاست‌ها است. به این معنی که اجرای همین سیاست‌های توسعه‌ای در جامعه دیگر می‌تواند نتایج متفاوتی ببار آورد، پس در رابطه با نسبت پساتوسعه و ایران باید به طور مشخص به دو سوال زیر پاسخ داد:

۱. آیا مسائل موجود در جامعه ایران، ناشی از اجرای سیاست‌های توسعه‌ای است؟

۲. آیا این سیاست‌ها درست اجرا شده‌اند یا خیر؟

مکتب پساتوسعه، جهان را به دو بخش توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته تقسیم می‌کند و اصولی را بر هر یک از آن دو، بار می‌کند در حالی که به نظر می‌رسد چنین نگاه موسع و کلانی نمی‌تواند تفاوت‌های بنیادین کشورهای جهان سوم را در نظر گیرد و در نتیجه، نسخه واحدی برای همه آنها تجویز نماید که این نکته از اصلی‌ترین نقدها به مکتب پساتوسعه است.

در جامعه ایران که دارای اقتصاد تک محصولی و وابسته به نفت و دارای دولت مرکزی است و در قسمت کم‌بارش به لحاظ جغرافیایی قرار گرفته و بخش خصوصی قدرتمندی وجود ندارد، اساساً صحبت از توسعه «پایین به بالا» و بدون دخالت و کمک دولت، امکان‌ناپذیر است. سوالی که نه تنها در باره ایران بلکه هر جامعه جهان سوم دیگری مطرح می‌شود این است که با عدم حمایت دولت، چگونه می‌توان افراد را توانمند ساخت؟ با نگاهی دوباره به رؤس مشکلات در ایران به نظر می‌رسد که عمده آنها بیشتر داخلی و ناشی از سیاست‌گذاری و مدیریت است تا اینکه متأثر از مفروضات مکتب پساتوسعه باشد.

بعبارتی، حل مسائل موجود در جامعه ایران بیش از آنکه با جدایی از پارادایم توسعه، امکان‌پذیر باشد در درون آن، قابل پذیرش‌تر و معقول‌تر است. این بدان معنا نیست که توسعه، مسائلی را به وجود نیاورده است بلکه به این معناست که دل‌بستن به مکتب پساتوسعه، یارای حل مسائل و مشکلات جامعه ایران نخواهد بود چرا که اساساً پساتوسعه در حد کلان مطرح است و در حل مسائل و مشکلات موجود جوامع به صورت مصداقی، کارایی ندارد.

شاید در اینجا این پرسش مطرح گردد که بحث‌های جامعه مدنی، توانمند سازی و تقویت گروه‌های محلی که در سال‌های گذشته به صورت تئوریک و عملی توسط سازمان‌های مختلف به راه افتاده، تحت تأثیر مکتب پساتوسعه اتفاق افتاده است. در پاسخ باید گفت که مباحث مطرح شده، بیشتر ذیل پارادایم توسعه پایدار جای می‌گیرد تا پساتوسعه، زیرا چنین اقداماتی با بودجه و سیاست‌گذاری دولتی انجام می‌گیرد، بنابراین مرتبط کردن آنها به مکتب پساتوسعه ناشی از نشناختن این مکتب است.

سخن پایانی

مکتب پساتوسعه یکی از مکاتبی است که در تاریخ توسعه پس از جنگ جهانی دوم و در دهه ۱۹۹۰ توسط اندیشمندان منتقد توسعه، مطرح و گسترش یافته است و اگرچه بینش و بصیرتی در مورد جهانی که در آن زندگی می‌کنیم و بویژه در نقد توسعه ارائه می‌دهد اما تاکنون در سطح کلیات باقی مانده و قابلیت اجرایی در سطح سیاست‌گذاری نداشته است. این بحث‌های کلی می‌تواند همه ذینفعان توسعه را با ابعاد، فواید و مضرات آن و همچنین استفاده از آن آگاه‌تر سازد اما در زمینه عملی و تجربی هنوز راه زیاد نرفته دارد. بعبارت دیگر، ایده‌ها و مفروضات پساتوسعه، سلبی است تا ایجابی و بیشتر درباره مضرات توسعه صحبت می‌کند تا فواید خود پساتوسعه به عنوان یک مکتب بدیل برای توسعه.

پارادایم توسعه همچون هر سیستم دیگری، ضعف‌ها و قوت‌هایی دارد و تا زمانی که ضعف‌های آن بر قوت‌هایش نچربد و حداقل اینکه بشر امروزی به طور کلی به آن پی نبرد، به دنبال بدیل‌های توسعه نخواهد رفت چرا که بدیل‌هایی چون پساتوسعه بعنوان یک وضعیت «نه هنوز» نمی‌تواند پاسخگوی نیازها و مسائل بشر امروز باشد. به عبارت دیگر به نظر می‌رسد سیستم توسعه هنوز ظرفیت آن را دارد که به جای رد و نفی کلی، ترمیم یابد.

نکات ذکر شده درباره جامعه ایران هم صدق می‌کند چرا که در شرایط جهانی امروز، سرنوشت ایران نمی‌تواند مجزا از سایر کشورها در نظر گرفته شود، زیرا همانطور که در قسمت قبلی اشاره شد مشکلات عمده جامعه ایران نه به جهت بکاربردن اصول توسعه بلکه رعایت نکردن آنها در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی‌ها بوده است، در نتیجه به نظر می‌رسد طرح بحث-هایی از قبیل پساتوسعه در سطح دانشگاهی می‌تواند بصیرت‌بخش باشد اما از طرف دیگر،

می‌تواند در رابطه با حل معضلات و مسائل، موجب اغتشاش ذهنی و مانعی در راه توسعه ایجاد نماید، بنابراین بحث‌های ضد توسعه‌ای همچون پساتوسعه در شرایط امروز جامعه ایران، باید با احتیاط بیشتری مطرح گردد.

منابع

- احمدی، حمید و آرش بیدالله خانی (۱۳۹۲) پساتوسعه‌گرایی و بازنمایی‌های انتقادی از گفتمان توسعه: رویکردی مردمی، مجله مطالعات توسعه اجتماعی ایران، سال پنجم، شماره ۳، صص ۴۷-۶۳.
- احمدیان، قدرت (۱۳۹۶) نقد کتاب پایان توسعه، پساتوسعه‌گرایی و بن بست‌های پارادایم توسعه، پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال هفدهم، شماره ۸، بهمن ۱۳۹۶ صص ۲۵-۴۷.
- اسکوبار الف، آرتور (۱۳۹۵) پساتوسعه در جایگاه مفهوم و عمل اجتماعی در کتاب پساتوسعه (نظریه، عمل، مسائل و چشم اندازها)، ترجمه موسی عنبری، ابوذر قاسمی نژاد و میلاد رستمی، تهران: نشر علم.
- اسکوبارب، آرتور (۱۳۹۵) تفکر انتقادی توسعه و جنبش‌های اجتماعی ترجمه محمد ملاحباسی و علی سلیمان‌ریزی در کتاب تصور عصر پساتوسعه: مقالاتی درباره توسعه، گزینش و ویرایش محمد ملاحباسی، تهران: نشر ترجمان.
- بوردیو، پیر (۱۳۸۷) گفتارهایی درباره ایستادگی در برابر نئولیبرالیسم، ترجمه علیرضا پلاسید، تهران: نشر اختران.
- رهنما، مجید (۱۳۹۷) پساتوسعه ترجمه رویا منجم، تهران: انتشارات تمدن علمی.
- زاکس، ولفانگ (۱۳۷۷) نگاهی نو به مفاهیم توسعه، ترجمه فرید فرهی و وحید بزرگی: تهران، نشر مرکز.
- سندلای، جان هرال (۱۳۹۵) پساتوسعه و رویارویی گفتمان -عاملیت در کتاب پساتوسعه (نظریه، عمل، مسائل و چشم اندازها)، ترجمه موسی عنبری، ابوذر قاسمی نژاد و میلاد رستمی، تهران: نشر علم.
- ضیایی، آرام (۱۳۹۵) پساتوسعه (نظریه، عمل، مسائل و چشم اندازها)، ترجمه موسی عنبری، ابوذر قاسمی نژاد و میلاد رستمی، تهران: نشر علم.
- ضیایی الف، آرام (۱۳۹۵) پسا توسعه مفهومی دو پهلو مردم گره ارتجاعی یا دموکراسی کامل: مقدمه‌ای بر پساتوسعه در کتاب پساتوسعه (نظریه، عمل، مسائل و چشم اندازها)، ترجمه موسی عنبری، ابوذر قاسمی نژاد و میلاد رستمی، تهران: نشر علم.

- ضیایی ب، آرام (۱۳۹۵) گفتمان توسعه و انتقاداتها به آن: مقدمه‌ای بر پساتوسعه در کتاب پساتوسعه (نظریه، عمل، مسائل و چشم اندازها)، ترجمه موسی عنبری، ابوذر قاسمی نژاد و میلاد رستمی، تهران: نشر علم.
 - علوی، لیبلا و رضا رنج پور (۱۳۹۳) گفتمانی بدیل برای توسعه: رویکرد انسان شناختی به مفهوم توسعه، فصلنامه پژوهش‌های اقتصادی و رشد و توسعه پایدار، سال ۱۴، شماره اول، بهار ۱۳۹۳، صص ۱۶۹-۱۹۲.
 - عنبری، موسی (۱۳۸۲) اندیشه پساتوسعه گرایی و گشت فرهنگی: بررسی نسبت اقتصاد و فرهنگ در دیدگاه‌های توسعه، مجله حوزه و دانشگاه، سال نهم، شماره ۳۵، تابستان ۱۳۸۲، صص ۵۴-۸۴.
 - گوندنر فرانک، آندره (۱۳۹۵) توسعه توسعه نیافتگی ترجمه فاطمه سادات آزادی در کتاب تصور عصر پساتوسعه: مقالاتی درباره توسعه، گزینش و ویرایش محمد ملاعباسی، تهران: نشر ترجمان.
 - مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۱۳۹۶) عمده ترین مسائل کشور: اولویت ها و راهبردهای مجلس شورای اسلامی در دوره دهم، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، چاپ دوم.
 - نوستاد، نوت. جی (۱۳۹۵) توسعه، اهریمنی که می‌شناسیم در کتاب پساتوسعه (نظریه، عمل، مسائل و چشم اندازها)، ترجمه موسی عنبری، ابوذر قاسمی نژاد و میلاد رستمی، تهران: نشر علم.
 - هاروی، دیوید (۱۳۸۶) تاریخ مختصر نئولیبرالیسم، ترجمه محمود عبدالله زاده، تهران: نشر اختران.
 - والرشتاین، امانوئل (۱۳۹۵) توسعه مفهوم توسعه ترجمه امیر عزیزی در کتاب تصور عصر پساتوسعه: مقالاتی درباره توسعه، گزینش و ویرایش محمد ملاعباسی، تهران: نشر ترجمان.
- Chantal Mouffe (2018). *For a Left Populism*, London, New York: Verso.
 - Escobar, Arturo (1995), *Encountering Development. The Making and Unmaking of the Third World*. Princeton: Princeton University Press.
 - Ferguson, James (1994), *The Anti-Politics Machine. "Development", Depoliticization and Bureaucratic Power in Lesotho*. Minneapolis: University of Minnesota Press.
 - Rapley, John (2004), *Development Studies and the Post-development Critique*. In *Progress in Development Studies* 4 (4), 350-54.
 - Rist, Gilbert (1997), *The History of Development. From Western Origins to Global Faith*. London, Zed Books.
 - Ziai, Aram (2015), *Post-Development: Premature Burials and Haunting Ghosts*, International Institute of Social Studies, *Development and Change* 46(4)
www.abanpress.ir/social/2244